

بازیگری سیاسی - رسانه‌ای طبقه متوسط جدید در ایده حکمرانی خوب (ایران پسا انقلاب)

فاضل کُرد

چکیده:

بررسی موضوع اثربخشی طبقه متوسط جدید بر ایده و شاخص‌های حکمرانی خوب، از مهمترین موضوعات علوم اجتماعی و علوم سیاسی است. اگر رقابت و مشارکت سیاسی، مدیریت امور عمومی (دولت تسهیل‌گر و پاسخگو) توانمندسازی نهادهای مدنی و فرهنگ سیاسی را مفاهیم بازیگری طبقه متوسط جدید بر حکمرانی خوب (قانون‌گرایی، شفافیت، عدالت و پاسخگویی) در ایران پسا انقلاب بدانیم، پرسش پژوهش آن است که بازیگری طبقه متوسط جدید در ایده حکمرانی خوب چگونه بوده است؟ از آنجا که فرایند گذار به ایده حکمرانی خوب و رشد کیفی آن، در گرو ساخت دولت تسهیل‌گر و اعتماد اجتماعی میان شهروندان و دولت است، بنابراین شناخت طبقه متوسط جدید و دولت و ارتباط آنان با هم، امری لازم است. یافته‌های پژوهش نشان داده است که استحکام حکمرانی خوب در پرتو دولت توسعه‌گرا و تسهیل‌گر، مستلزم سازش میان نخبگان فکری و نخبگان ابزاری، تمرکز بر تقویت نهادهای مدنی، رقابت و مشارکت و چگونگی برخورد طبقه متوسط جدید با فرهنگ سیاسی در امر مردم‌سالاری است. چارچوب نظری برای تحلیل موضوع، نظریات نوسازی با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با روش تاریخی خواهد بود.

واژگان کلیدی: طبقه متوسط جدید - حکمرانی خوب - رقابت و مشارکت

سیاسی، دولت حداقل و تسهیل‌گر، نهادهای مدنی، فرهنگ سیاسی

طرح مسئله

طبقه متوسط جدید در این پژوهش، نیروی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی شهرگرا، دانشگاهی و مشارکت جویی است که در یک پرو سه شکل‌گیری در بدنه دولت یا خارج از بدنه دولت شکل گرفته است. این طبقه نوظهور با نگرش‌های دین‌گرا و گاه عرف‌گرا در بستر اجتماعی و سیاسی رشد نموده و حجم عظیمی از بافت اجتماعی را تشکیل داده است. طبقه‌ای که دارای آگاهی و تولیدات فکری است و در برخورد با نظم سیاسی دارای جهت‌گیری‌های محافظه‌کاری، توجیه‌گری، فرصت‌طلبی و ایده‌آرمانی خود بوده است. طبقه متوسط جدید با نگرش‌های مختلف، تلاش کرده است که در قالب رقابت و مشارکت سیاسی و اثربخشی بر شاخص‌های حکمرانی خوب، و با ابزارهای بسیج منابع (احزاب سیاسی، رسانه‌های همگانی و دیگر ابزارهای مدنی) در پی کسب مدارجی از حکمرانی خوب باشد. منظور از حکمرانی خوب در این پژوهش، حرکت به سمت یک دولت تسهیل‌گر و توسعه‌گرا با شاخص‌هایی همچون قانون‌گرایی، رقابت و مشارکت، شفافیت، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی است، که هر یک به نوعی وابسته به نحله‌گفتمانی طبقه متوسط جدید بوده‌اند. امروزه مفهوم حکمرانی خوب به گونه‌ای فزاینده وارد ادبیات توسعه شده و همه جوامع در تلاش بوده‌اند که در راستای آن گام بردارند. مروری به تحولات سیاسی و اجتماعی در ایران پسا انقلاب نشان از آن دارد که گسترش کمی و کیفی طبقه متوسط جدید در پرتو رشد باسوادی، شهرنشینی و دیوان‌سالاری اداری، سبب طرح خواسته‌ها و مطالبات، کنش‌های جمعی و آرایش‌های سیاسی این طبقه در قالب قانون شده است. از نگاه دیگر، از آنجا که رسیدن به یک دولت تسهیل‌گر و توسعه‌گرا، مقدمه رسیدن به ایده حکمرانی خوب است، لذا برای تدوین برنامه‌های توسعه، نیازمند شناسایی بازیگری چون دولت در بستر سیاسی و اجتماعی خواهیم بود. پژوهش حاضر بر آن است که اثر بخشی و بازیگری طبقه متوسط جدید را بر ایده حکمرانی خوب نشان دهد، و به این پرسش پاسخ دهد که چگونه طبقه متوسط جدید، اثربخش بر ساخت دولت تسهیل‌گر و هدایت‌گر در راستای ایده حکمرانی خوب است.

۱- تبارشناسی واژگان:

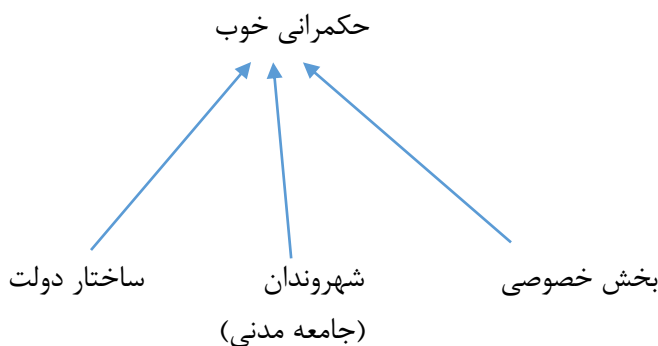
در این مبحث جهت دستیابی به چارچوب نظری، مهمترین مفاهیم پژوهش یعنی طبقه متوسط جدید، حکمرانی خوب، و دولت حداقل و تسهیل‌گر به عنوان مفاهیم پایه‌ای مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱-۱) طبقه متوسط جدید:

طبقه متوسط جدید در این پژوهش نیروی فرهنگی و سیاسی در بستر اجتماعی است، که در راستای بهبود خواهی شاخص‌های حکمرانی خوب و تحرک اجتماعی، پیشگام حرکت‌های اجتماعی در جهت دهی فکری و زمینه ساز رقابت و مشارکت سیاسی در ایران پسا انقلاب بوده است. از آنجا که ریخت شناسی و ساخت و ساز دولت به میزان قابل توجهی به جهت‌گیری و جایگاه طبقه متوسط جدید گره خورده است، بنابراین طبقه میانی جامعه، بازیگر برجسته‌ای در ساخت و ساز دولت خواهد بود. در این راستا، مفاهیمی همچون رقابت و مشارکت، قانونمندی، عدالت و انصاف، شفافیت و مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی به فریه شدن طبقه متوسط جدید کمک نموده و زمینه ساز شکل‌گیری دولت تسهیل‌گر در راستای حکمرانی خوب خواهند بود. طبقه متوسط جدید، طبقه‌ای است که محصول رشد شاخص‌هایی همچون میزان با سواد، رشد جمعیت و شهرنشینی، رشد درآمد و رشد دیوان‌سالاری اداری است (فوزی- رضانی، ۱۳۸۸، ۲۸-۱۱). این طبقه شامل بورکرات‌ها، تحصیل کردگان، ارتش و گروه‌های مذهبی و روشنفکران (بشیریه، ۱۳۷۴، ۱۲۶-۱۱۲) حرفه‌مندان، کارمندان، کارکنان اداری، هنرمندان و دانشجویان است (ابراهامیان ۱۳۸۷، ۹). طبقه‌ای شهرگرا و دانشگاهی از جنس فرهنگی و سیاسی، که بخش مهمی از بدنه دولت و خارج از بدنه دولت و بخش مهمی از نخبگان فکری را تشکیل داده و به تولیدات فکری مشغول می‌باشند. بنابراین کردار اجتماعی این طبقه سبب شده است که از یک نیروی حاشیه‌ای در گذشته، به نیروی مداخله‌گر و اثربخش در ساخت دولت و ایده حکمرانی خوب تبدیل شود.

۲-۱) ایده حکمرانی خوب:

نظریه حکمرانی خوب از دهه ۱۹۹۰ به عنوان یک الگوی مطلوب توسعه و مدیریت جوامع، مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است. حکمرانی خوب یک نوع فرایند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی است که به‌وسیله آن تصمیمات حکمرانی، حالتی اجرایی و عملیاتی به خود می‌گیرند. در این روند، دولت و طبقه متوسط جدید و جامعه مدنی و احزاب سیاسی و رسانه‌های گروهی، بازیگران عرصه حکمرانی خوب به‌شمار می‌روند. حکمرانی خوب به معنای اداره و تنظیم امور، و به رابطه میان شهروندان و حکومت‌کنندگان اطلاق می‌شود (میدری، ۱۳۸۳، ۱۷). از نگاه دیگر حکمرانی خوب چارچوبی است که مجموعه‌ای از توقعات، خواسته‌ها، رویه‌ها، قرار دادها و سیاست‌ها را تعیین کرده و چگونگی توزیع قدرت سیاسی را مشخص می‌کند (صانعی، ۱۳۸۵، ۲۶). بنابر این حکمرانی خوب مجموعه فرایندی است که از طریق آن، دولت مستقر با رعایت قانون، عدالت و انصاف و شفافیت، منابع کشور را در خدمت منافع ملی قرار می‌دهد. در این روند، کاربرد واژه حکمرانی خوب فراتر از نهاد حکومت و شامل جامعه مدنی و بخش خصوصی نیز خواهد بود. از نگاه بانک جهانی، شاخص‌های حکمرانی خوب عبارت است از عدالت، شفافیت، اجماع محوری، مسئولیت‌پذیری، پاسخگویی، قانون‌مداری و حق اظهار نظر است (علیزاده ثانی و الوانی، ۱۳۸۶، ۶). بر پایه ایده بانک جهانی، کشورهای مختلف بر اساس ارزش‌ها و هنجارها و مطابق با فرهنگ بومی، مسیر دستیابی به حکمرانی خوب و کاهش فساد را ترسیم می‌کنند. لذا هر اندازه حاکمیت قانون، پاسخگویی و شفافیت و اثربخشی دولت در این راستا، خود را بیشتر نشان دهد، فساد و بی‌ثباتی سیاسی کمتر، و هر اندازه حکمرانی خوب بر روابط میان دولت، جامعه مدنی و بخش خصوصی مناسب باشد، رسیدن به مدارجی از توسعه همه‌جانبه‌تر خواهد بود (UNDP، ۲۰۰۰). بر همین اساس برنامه سازمان ملل متحد (UNDP) الگوی حکمرانی خوب را چنین ترسیم کرده است

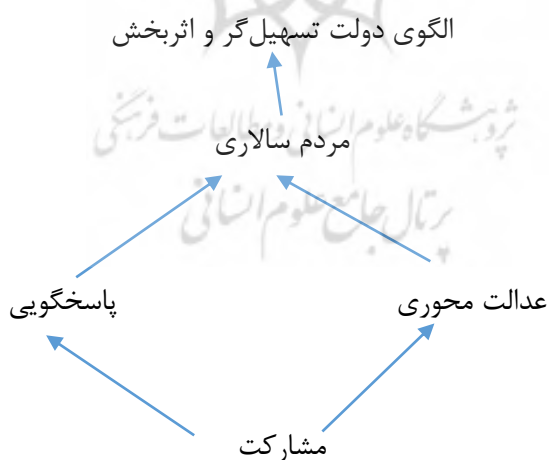


۳-۱) دولت حداقل، تسهیل‌گر و توسعه‌گرا:

ساخت دولت و ویژگی‌های ساختاری دولت به عنوان یک موضوع، همیشه مورد توجه اندیشمندان و نظریه پردازان علوم سیاسی بوده است. اغلب نظریه‌ها در این مورد از دریچه و زاویه‌های مختلف مورد بررسی قرار گرفته‌اند. از آنجا که دولت موضوع اصلی علم سیاست است، بنابراین مفهوم دولت ذاتا مناقشه بر انگیز است. در باب دولت نظریه‌های گوناگونی ارائه شده است که گاه نقش کارگزاران و نخبگان حالتی برجسته، و گاه نقش نهادها مورد ارزیابی قرار گرفته است. اما برخی با نگاهی ترکیبی از افراد و نهادها، دولت را مجموعه‌ای از افراد و نهادهایی می‌دانند که قوانین فائقه در یک جامعه را وضع و با پشتوانه قدرت برتری که در اختیار دارند، آن را اجرا می‌کنند (رنی آستین، ۱۳۷۴، ۱۳). بنابراین دولت (State) در معنای وسیع به مفهوم نهادها، و در معنای محدود به معنای جبهه حاکمان و فرمانروایان به کار رفته است. مفهومی که در عصر جدید دارای ویژگی‌هایی همچون مشارکت جویی و قانون‌گرایی است.

از میان انواع دولت در ایران پسا انقلاب، دولت تسهیل‌گر و توسعه‌گرا به عنوان یک مدل یا الگو در بستر فکری طبقه متوسط جدید مطرح بوده است. این نوع الگو از دولت، عمدتاً مربوط به ظهور دولت‌های توسعه‌گرای کلاسیک در آلمان و ژاپن و شرق آسیا و انتقال این مدل از دهه ۹۰ به بعد در کشورهای خاورمیانه است. نظریه دولت

توسعه‌گرا که ذیل نظریه‌های نهادگرایی طبقه بندی شده است (لفت ویچ ۱۳۸۵) دولتی است که ظرفیت و مشروعیت کافی برای دنبال کردن اهداف اشکار توسعه را دارا می‌باشد. بنابراین دولت‌های توسعه‌گر دولت‌های انتقالی و مدرنی بوده‌اند که در ماهیت خود با دولت‌های شبه مدرن متفاوت بوده‌اند (کاتوزیان، ۱۳۸۴). به این معنا که به جای تصدی‌گری، بر محور قانون‌گرایی و انتخاب شهروندان تکیه داشته و با ابزارهای ارتباطات و اطلاعات و قوانین شفاف و الگوی انتخاب عقلانی و عدم تمرکز قابل عملیاتی است. از آنجا که حکمرانی خوب الگویی برای توسعه پایدار انسانی با ساز و کارهای تعامل میان دولت، شهروندان جامعه مدنی و بخش خصوصی است، بنابراین به دنبال نقش حداقلی دولت و توانمندسازی نهادهای مدنی است. در این میان، دولت حداقل و تسهیل‌گر، نقش هماهنگ‌کننده، و تنظیم‌کننده را بر عهده خواهد داشت و با متغیرهای اثربخشی همچون مردم‌سالاری، مشارکت جویی، پاسخگویی و عدالت محوری و شفافیت قابل تعریف خواهد بود، در واقع یک نوع نگاه، که تعامل دولت و شهروندان و تعامل نخبگان فکری و نخبگان ابزاری را به دنبال خواهد داشت.



۲- پیشینه پژوهش:

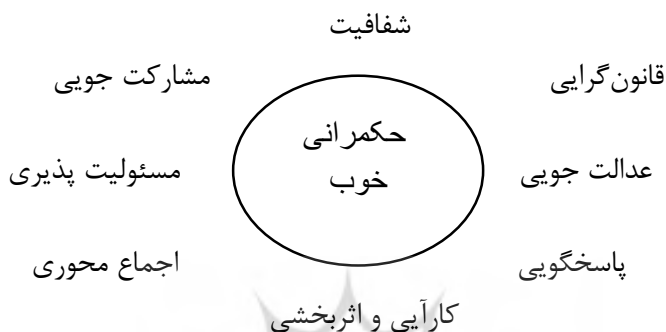
در خصوص اثربخشی طبقه متوسط جدید بر سازه‌های حکمرانی خوب، پژوهشی به صورت مستقیم با این عنوان مطرح نشده است. بلکه اکثر پژوهش‌های صورت گرفته مرتبط با چگونگی رسیدن به ایده حکمرانی خوب بوده‌اند. حشمت زاده - حاجی یوسفی (۱۳۹۶) در مقاله موانع تحقق حکمرانی خوب در فرهنگ سیاسی ایران، به بررسی چالش این نوع حکمرانی پرداخته و آن را مرتبط با فرهنگ سیاسی حاکم می‌دانند. آنان بر این باورند که در مقابل هر شاخص حکمرانی خوب، مؤلفه‌هایی از فرهنگ سیاسی قرار دارد که مانع تحقق آن شاخص‌ها می‌شوند. بنابراین برای رفع این موانع، باید به مقوله فرهنگ سیاسی توجه نمود و اقداماتی عملی در راستای اصلاح فرهنگ سیاسی با تمرکز بر نقش دولت صورت گیرد. زرکانی و احمدی (۱۳۹۸) در مقاله حکمرانی خوب در دولت‌های محلی: تمرکز زدایی: بر این باورند که مشخصه‌هایی همچون تمرکززدایی، ساختار دموکراتیک، برنامه ریزی و تصمیم‌گیری محلی‌گرا و مردم نهاد، افزایش نقش نهاد‌های غیر دولتی و جامعه مدنی، توجه به منافع عام مردم، توزیع فرصت‌ها و برقراری عدالت اجتماعی و جغرافیایی، افزایش اثربخشی و کارایی، بهره‌مندی کامل جامعه از توسعه و رفاه... می‌تواند دولت محلی را به دلیل ماهیت و کارکردهای خاص، نمونه مطلوب و کارآمدی از دولت همیار و همکار (دولت ملی) با حکمرانی خوب دانست.

صفریان و امام جمعه زاده (۱۳۹۶) در مقاله الگوی حکمرانی خوب، سرمایه اجتماعی و توسعه همه جانبه، با سؤال اثربخشی الگوی حکمرانی خوب بر توسعه همه جانبه، در پی این فرض هستند که الگوی حکمرانی خوب با ایجاد سرمایه اجتماعی در ساختار سه گانه خود موجب توسعه در سطوح مدیریتی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی می‌شود. بنابراین دولت تسهیل‌گر در همکاری با جامعه مدنی، نهاد‌های عمومی غیر دولتی و بخش خصوصی به ایفای نقش در توسعه پرداخته و به سوی تمرکز زدایی پیش می‌رود. ملک پور، مطلبی، ازغندی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان بررسی رابطه دولت و طبقه متوسط جدید در جمهوری اسلامی ایران (۷۶ - ۸۴) به رابطه دولت‌های هفتم و هشتم با طبقه متوسط جدید پرداخته‌اند. آنان باور

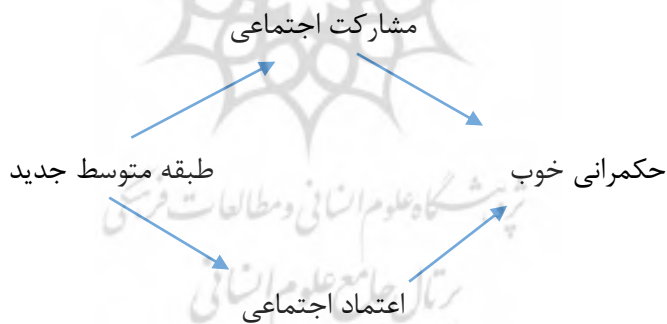
دارند که در دوره زمانی یاد شده، شاهد رشد برخی از مؤلفه‌ها همچون آزادی سیاسی، وضعیت زنان، پاسخگوی و ... بوده‌ایم، نتایج پژوهش آنان نشان داده است که دولت با اتخاذ سیاست‌های معطوف به توسعه سیاسی از جمله به آزادی‌های مطبوعاتی و مدنی، مبارزه با فساد، کاهش اندازه دولت، پاسخگویی در راستای ارزش‌های طبقه متوسط جدید حرکت کرده و وضعیت طبقه متوسط جدید بهبود یافته است. حیدر شهریاری (۱۳۹۸) نیز در مقاله ویژگی‌های ساختاری دولت در ایران بعد از انقلاب اسلامی، ضمن بر شمردن ویژگی‌های دولت، به بررسی رابطه میان رشد طبقه متوسط جدید و روند توسعه مردم سالاری از یک طرف، و نقش دولت در اثربخشی بر این رابطه از سوی دیگر پرداخته است. عسگری پور، کریمی مله، رکن ابادی (۱۳۹۸) در مقاله نوشتاری خود، به تشریح نقش طبقه متوسط جدید در فرایند دموکراسی در سال‌های پسا انقلاب پرداخته‌اند. نویسندگان، گسترش طبقه متوسط جدید را در روند گذار به دموکراسی پر رنگ دانسته‌اند. آنان بر این باورند که نوسازی اجتماعی و اقتصادی در سال‌های پس از جنگ تحمیلی، افزایش جمعیت جوان، رشد تحصیل کردگان، گسترش طبقه متوسط جدید را به دنبال داشته است. نویسندگان مقاله باور دارند که خواسته‌های سیاسی و اقتصادی این طبقه در مقابل ساختار سیاسی کشور، که توان پاسخگویی به این خواسته‌ها را نداشته، به نیروی تبدیل شده است که موجب بی‌ثباتی‌هایی در دهه‌های اخیر شده است. بنابر این توسعه خواهی این طبقه چالش‌هایی را برای نظام سیاسی به همراه داشته است که حرکت به سمت دموکراسی خواهی را متحمل کرده است.

هاتر و شاه (Huther and Shah, ۲۰۰۰) شاخص‌های مشارکت شهروندان، دولت محوری، توسعه اجتماعی، و مدیریت اقتصادی را برای حکمرانی خوب معرفی نموده‌اند، آنان بر این باورند که به هر میزان که به شاخص‌های فوق نزدیک شویم، موفقیت در حکمرانی خوب نزدیک خواهد شد. به عبارت دیگر شاخص مشارکت شهروندان بر اساس کارکردهای آزادی سیاسی و پایداری سیاسی، شاخص دولت محوری بر اساس کارایی قضایی و اداری و فساد پایین، شاخص توسعه اجتماعی بر اساس توسعه انسانی و توزیع عادلانه و در نهایت شاخص مدیریت اقتصادی بر

اساس شاخص‌های جزیی همچون توجه به بیرون و استقلال نسبی بانک مرکزی، شاخص‌های حکمرانی خوب می‌باشند. UNdP نیز شاخص‌های حکمرانی خوب را به شکل ذیل ترسیم می‌کند.



بنابراین با توجه به مشارکت‌های اجتماعی و اعتماد اجتماعی طبقه متوسط جدید، الگوی ارتباط میان طبقه متوسط جدید و حکمرانی خوب به شکل ذیل است.



۳- مباحث نظری و روش پژوهش: (نظریه پشتیبان)

در این قسمت از نوشتار به نظریه‌ها و رهیافت‌های مربوط به اثربخشی طبقه متوسط جدید بر ساخت دولت و ایده حکمرانی خوب، در قالب نظریه‌های نوسازی توجه شده است. بر اساس الگوهای مطرح شده توسط اندیشمندان حوزه اجتماعی و علوم سیاسی، عوامل گوناگونی در حوزه سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی بر شاخص‌های

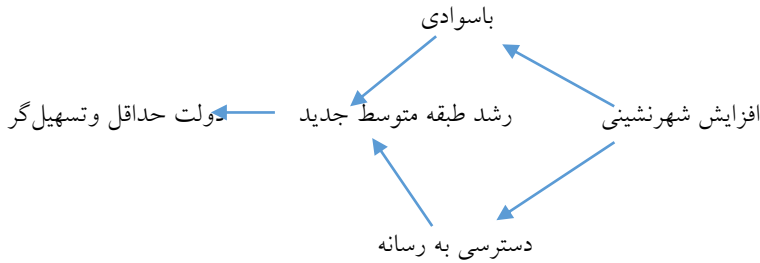
مردم سالاری اثربخش خواهند بود، مفاهیمی مانند قانون‌گرایی، شفافیت، پاسخگویی و عدالت که به نوعی وابسته به نگرش فکری طبقه متوسط جدید بوده‌اند. بنابر این یکی از نظریه‌هایی که این عوامل را بر اساس شاخص‌های مشترک به هم پیوند می‌زند، نظریات نوسازی است.

نظریه نوسازی، نظریه‌ای عام است که دیدگاهی تک خطی به مشارکت سیاسی داشته، و بر رابطه خطی میان مدرنیزاسیون و مردم سالاری جمعی به عنوان شاخص‌های عمده دولت توسعه‌گرا و تسهیل‌گر تأکید دارد. این نظریه مدعی است که گسترش مدرنیزاسیون در سطوح اجتماعی و اقتصادی و سیاسی به طور قابل ملاحظه‌ای افزایش یافته، که به نوبه خود موجب دموکراتیزه شدن یک جامعه و نهادها آن خواهد شد (چن و همکاران، ۲۰۱۱، ۷۰۶). آنچه در این فرایند دارای اهمیت خواهد بود آن است که، فربه شدن و فراگیر شدن طبقه متوسط جدید به عنوان موتور اصلی کنش جمعی به مردم سالاری سیاسی منجر خواهد شد. بنابراین میان نظریه نوسازی و شاخص‌های حکمرانی خوب و طبقه متوسط جدید، رابطه معنا داری وجود دارد، به طوریکه هر آنچه سطح نو سازی و وسیع تر شود، رسیدن به ایده حکمرانی دولت خوب و دولت تسهیل‌گر بیشتر خواهد شد.

نظریه نوسازی بر این پایه استوار است که توسعه یافتگی تقویت کننده مشارکت و رقابت سیاسی در یک دولت تسهیل‌گر بر پایه تغییرات اجتماعی و اثربخشی سیاسی خواهد بود. چرا که منافع طبقه متوسط جدید (احزاب و تشکل‌های سیاسی، رسانه‌های گروهی) در گرو عملیاتی شدن شاخص‌های حکمرانی خوب است. در ادامه این روند، اغلب تئوری پردازان نظریه نوسازی بر این باورند که صنعتی شدن، باسوادی، شهر نشینی و گسترش دیوانسالاری اداری، سبب رشد طبقه متوسط جدید و عملیاتی کردن شاخص‌های حکمرانی خوب (شفافیت، پاسخگویی، عدالت و مشارکت، قانون‌گرایی) خواهد بود. در مبحث مربوط به نظریه نوسازی، مؤثرترین نظریه پردازان، سیمور مارتین لیپست، دانیل لرنز، و ساموئل هانتینگتون می‌باشند. لیپست جامعه شناس معاصر امریکایی است که مطالعات دقیقی را در باره دموکراسی، نهادهای مدنی و ارزش‌ها و فرایندهای آن انجام داده است. او بر این باور است که

پیشرفت و توسعه سرمایه داری، پیش نیاز دموکراسی، و ثروت اقتصادی موجب توسعه آموزشی و گسترش شهرنشینی، ارتقا سواد و تقویت رسانه‌های جمعی گردیده و در نهایت تحقق مشارکت سیاسی را هموار می‌کند. وی با شاهد آوردن از تاریخ باور دارد که توسعه دموکراسی محصول توسعه اقتصادی است، چرا که توسعه اقتصادی به ظهور طبقه متوسط جدید، و به تضعیف قدرت دولت می‌انجامد. در همین راستا، تضعیف قدرت دولت موجب افزایش احترام به حقوق انسانی و حاکمیت قانون بوده، که پایه حکومت دموکراسی را تشکیل می‌دهد (لیپست، ۱۳۸۱، ۱۴).

از نگاه دیگر و در همین زمینه، دانیل لرنر مسائل سیاسی و اجتماعی خاورمیانه و از جمله ایران را، نوسازی و الگوی خطی مبتنی بر تجربه غرب دانسته است. او باور دارد که که رشد شهرنشینی منجر به افزایش سطح سواد و افزایش این دو به افزایش کارایی رسانه‌ای و در نهایت مشارکت سیاسی می‌انجامد (لرنر، ۱۹۵۸، ۴۶). او در نظریه خود بر این اعتقاد است که اکثر مردم در این کشورها به دلیل الگوهای نوسازی سه گانه و قابل اندازه گیری (شهرنشینی، با سواد، و گسترش رسانه‌ها) واجد حس مشارکت جویی می‌باشند. وی معتقد است که رهبری گذار به دموکراسی به عهده مردان باسواد و غیر کشاورزی است که در آن جهت زندگی سنتی به سمت مدرن و سرعت تغییر را تابعی از تعداد افرادی می‌دانند که در حال گذار قرار دارند (لرنر، ۱۹۵۸، ۸۳). نظریه لرنر از آن جهت دارای اهمیت است که تجربه کشورهای خاورمیانه و از جمله ایران را با خود به همراه داشته و الگوی سه گانه فوق در تحولات سیاسی و اجتماعی به نوعی در ایران قابل استفاده بوده است. از نگاه وی بین رسانه و سواد، رابطه متقابلی وجود دارد، به طوری که که سواد موجب گسترش رسانه و رسانه نیز به توسعه کمک می‌کند. به عبارت دیگر، افزایش شهرنشینی موجب افزایش میزان باسواد و دسترسی به رسانه می‌شود و افزایش این دو سبب افزایش مشارکت و ساخت دولت تسهیل‌گر و در نهایت رسیدن به مدارجی از حکمرانی خوب خواهد شد. بنابر این افزایش شهرنشینی، منجر به با سواد و دسترسی به رسانه و پیامد این دو، منجر به رشد طبقه متوسط جدید و در نهایت به خلق دولت تسهیل‌گر می‌انجامد



سومین نظریه درباره نظریه نوسازی، نظریه ساموئل هانتیگتون است. او به عوامل مختلف و مؤثر در دموکراسی شدن می‌پردازد، که در آن مفهوم توسعه اقتصادی نقش اثربخشی خواهد داشت (هانتیگتون، ۱۳۷۳، ۶۹) وی در کتاب موج سوم دموکراسی تلاش کرده است که زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و بین‌المللی را به همراه نقش بازیگران اجتماعی و سیاسی ترکیب نماید و نظریه تلفیقی برای دموکراتیزه شدن ارائه نماید (هانتیگتون، ۱۳۷۳، ۸) به باور او توسعه اقتصادی به رشد طبقه متوسط جدید و کاهش نابرابری می‌انجامد و شکاف اقتصادی را کمتر می‌کند، به نظر وی تحقق دموکراسی نیازمند نخبگان حاکم منعطف در ساخت قدرت سیاسی است تا امکان سازش و توافق میان آنان و نهادهای اجتماعی فراهم شود. به طور کلی در نظریه وی ترکیبی از زمینه‌های ساختاری (توسعه اقتصادی، ظهور طبقه متوسط جدید) کارگزاران اجتماعی (نیروهای برخاسته از طبقه متوسط جدید سیاسی) و نخبگان حاکم، از عوامل اثرگذار بر دموکراسی در موج سوم هستند.

روش شناسی: از آنجا که درک و شرایط گذار به حکمرانی خوب از طریق طبقه متوسط جدید در ایران کنونی منوط به مطالعه تاریخ سیاسی و اجتماعی کشور است، از این رو بخشی از مقاله به شیوه توصیفی و تاریخی مورد بررسی قرار می‌گیرد. روش شناسی پژوهش مورد نظر نیز در چارچوب جامعه شناسی تاریخی قرار خواهد گرفت. مهمترین دلیل انتخاب رهیافت جامعه شناسی تاریخی، تأکید بر اثربخشی تاریخی کنشگران و ساختارهای سیاسی و اجتماعی بر شکل‌گیری این فرایند است. رهیافت جامعه شناسی تاریخی در این مقاله نشان داده است که تاریخ متفاوت گذار

به دموکراسی در جوامع از یک طرف، و ایران از طرف دیگر، به شرایط متفاوت و منحصر به فرد عملکرد نخبگان سیاسی حاکمه و میدان سیاسی موجود باز می‌گردد. بنابراین با در نظر گرفتن شرایط منحصر به فرد میدان سیاسی و اجتماعی به مثابه نگاهی غیر تاریخی و غیر جامعه‌شناسی به امکان ایجاد گذار به حکمرانی خوب در دولت است. بر این اساس، معیار فرضیه بازیگری طبقه متوسط جدید بر سازه‌ها و شاخص‌های حکمرانی خوب در بدنه دولت تسهیل‌گر در ایران خواهد بود.

۴- بازیگری طبقه متوسط جدید در ایده حکمرانی خوب

اثر بخشی طبقه متوسط جدید بر شاخص‌های حکمرانی خوب در قالب رقابت و مشارکت سیاسی، ساخت دولت تسهیل‌گر و توانمندسازی نهادهای مدنی، و فرهنگ سیاسی در ایران پس از انقلاب موضوعی قابل بررسی است. در این فرایند، پایه‌ها و زمینه‌های رشد طبقه متوسط جدید بر نو سازی اجتماعی و اقتصادی دولت بنا شده است. در واقع رشد شهرنشینی، رشد با سواد و رشد دیوان سالاری، نقش‌افزینی طبقه متوسط جدید را آشکار می‌کند. طبقه مورد نظر با ابزارهایی همچون رسانه‌های گروهی، احزاب و تشکلهای سیاسی و جامعه مدنی پویا در جهت جناح‌گرایی سیاسی و جریان‌های وابسته به خود حرکت کرده، و بر شاخص‌های حکمرانی خوب از جمله رقابت و مشارکت سیاسی اثر بخشی خود را نشان داده است. فرایند گذار به حکمرانی خوب، نیازمند مداخله‌گری طبقه متوسط جدید بر ساخت دولت است و ادامه این روند مستلزم سازش میان نخبگان ابزاری با نخبگان فکری است. در این راستا، رقابت و مشارکت سیاسی در جهت حق رأی همگانی، حق اظهار نظر، کاهش تبعیض در قوانین و مقررات، حمایت از تشکلهای مدنی در داخل و خارج از بدنه دولت، ارائه خدمات عمومی، گسترش ساز و کارهای مشورتی دولت، به بهبود خواهی حکمرانی خوب کمک می‌کند. بازیگری دو جانبه دولت و شهروندان و مداخله طبقه متوسط جدید در امر سازه‌های دولت و عملیاتی کردن شاخص‌های حکمرانی (رقابت و مشارکت، عدالت محوری، قانون‌گرایی، مسئولیت‌پذیری، پاسخگویی، شفافیت، اقتصاد رقابتی، تقویت نهادهای مدنی، کنترل فساد، فاصله گرفتن از اقتصاد رانتی، اجماع

محوری، برابری فرصت‌ها، ثبات سیاسی و عدم خشونت) امری لازم و بسترهای مناسب در جهت تقویت دولت تسهیل‌گر و حکمرانی خوب است.

۴-۱) رقابت و مشارکت سیاسی - انتخاباتی:

در مورد تشریح چگونگی بازیگری طبقه متوسط جدید در رقابت و مشارکت سیاسی و در راستای حکمرانی خوب و رسیدن به ثبات سیاسی نظریات مختلفی ارائه شده است. پژوهشگران اجتماعی و سیاسی بر این باورند که در میان طبقات اجتماعی در جامعه ایران پسا انقلاب، طبقه متوسط جدید بازیگر اصلی و اثربخش در پروسه مشارکت سیاسی و رقابت سیاسی بوده است. شاخص‌های میدانی نشان از آن دارد که طبقه متوسط جدید (فرهنگی و سیاسی) در عملیاتی کردن مفاهیم رقابت و مشارکت سیاسی نقش مهمی داشته، و به دلیل تأکید بر مؤلفه‌های قانون‌گرایی، پارلمان، حقوق اجتماعی و عدالت اجتماعی، در حوزه رقابت و مشارکت، بازیگر عمده بوده است. طبقه متوسط جدید اعم از دین‌گرا و عرف‌گرا، به دلیل جایگاه اجتماعی در میان دیگر طبقات اجتماعی حرکت رو به رشد اجتماعی را هدایت و هموار کرده است.

رقابت سیاسی بخشی از بازی سیاسی و نوعی کنترل سیاستمداران توسط همدیگر برای کسب قدرت، توسط بازیگران سیاسی با ابزارهای مدنی و جریان‌های سیاسی است. در واقع نوعی تحرک و حضور نیروهای سیاسی در بستر سیاسی و در جهت مردم‌سالاری و ایده حکمرانی خوب است. با توجه به رشد مؤلفه‌های شهرنشینی و با سواد در ایران پسا انقلاب، رقابت سیاسی خود را به صورت مخفی (نفوذ در افکار عمومی و بوروکراسی اداری) و گاه حالتی آشکار، در قالب جناح‌گرایی سیاسی، جریان‌ها و تشکل‌های سیاسی و یا بسیج منابع رای‌دهی، نشان داده است. رقابت سیاسی زمانی به ثبات سیاسی می‌انجامد که نخبگان ابزاری و نخبگان فکری به تفاهمی در امر کثورداری رسیده باشند. رقابت سیاسی ابزاری در دست طبقه متوسط جدید برای کسب قدرت سیاسی، تغییر اجزای یک نظم سیاسی، افزایش یا کاهش اندازه ثبات سیاسی است. از نگاه دیگر، رابطه رقابت سیاسی و ثبات سیاسی موضوعی قابل تأمل است. در دوره تثبیت نظم سیاسی در ایران پسا انقلاب، ثبات سیاسی در مقابل رقابت سیاسی حالتی تقویتی به خود می‌گیرد، در دوره جنگ

تحمیلی و دوره سازندگی، رقابت سیاسی تحت کنترل قرار گرفته و ثبات سیاسی در مقابل رقابت سیاسی وضعیتی مطلوب‌تری به خود می‌گیرد، در برهه دیگری از تاریخ سیاسی ایران و در دوره اول دولت اصلاحات، ثبات سیاسی در برابر رقابت سیاسی به طور نسبی تضعیف می‌شود (خواجه سروی، ۱۳۸۲، ۳۲) بنابر این می‌توان گفت که رقابت سیاسی همزاد با مشارکت سیاسی است که با ظهور طبقه متوسط جدید در دهه هفتاد، رنگی پر رنگ به خود گرفته و بازیگر برتر در عرصه سیاسی و اجتماعی می‌شود، چرا که نگرش این بخش از طبقه متوسط جدید، رسیدن به مدارجی از مردم سالاری، شایسته سالاری، توزیع قدرت سیاسی و به نوعی مشارکت فعال سیاسی در رسیدن به ایده حکمرانی خوب بوده است. رقابت سیاسی طبقه متوسط جدید با نگرش‌های مختلف در ایران پس از انقلاب نشان از آن دارد که میانگین تعداد نامزدهای انتخاباتی مجلس شورای اسلامی و مرتبط با طبقه متوسط جدید، سیری صعودی به خود گرفته است. بر اساس آمارهای ارائه شده، میانگین تعداد نامزدها در طول دهه ۶۰ تا ۷۰ طی مجالس دوم تا پنجم ۳۰۴۷ نفر بوده که این رقم در انتخابات ششم (۱۳۷۸) به ۶۸۵۳ نفر رسیده است. به عبارت دیگر در حالیکه در طول دهه ۶۰ و اواسط دهه ۷۰ میانگین نمایندگان مجلس و وابسته به طبقه متوسط جدید ۶/۴ نفر در یک میلیون نفر جمعیت بوده، این رقم در انتخابات مجلس ششم به ۹/۸ افزایش یافته است. بنابراین علاوه بر رقابت سیاسی در میان مردم و گروه‌های سیاسی، رقابت سیاسی در بین داوطلبان نمایندگی نیز دیده می‌شود.

رقابت سیاسی همزاد با مشارکت سیاسی و لازمه مشارکت سیاسی دانسته می‌شود. بنابراین هدف رقابت سیاسی، کسب قدرت و اثربخشی بر سیاست کشور از طریق مسالمت‌آمیز، قانونمندی و نهادی، اقتصادی و اجتماعی با هدف شایسته سالاری است. در این میان، لوازم رقابت سیاسی میان جریان‌ها و جناح‌های سیاسی، نهادمندی و فرهنگ سیاسی خواهد بود. در ایران پس از انقلاب، رقابت سیاسی برای کسب قدرت میان دولت و نیروهای داخلی دولت از یک سو، و رقابت سیاسی میان دولت با نیروهای خارج از دولت از سوی دیگر بوده است. به این معنا که دولت به عنوان نیروی متعلق به دایره قدرت، با نیروهای درون دایره قدرت و یا با نیروهای

خارج از بلوک قدرت، در جهت کنترل قدرت سیاسی به رقابت پرداخته است. مروری به کردارها و رفتار سیاسی نشان از آن دارد که رقابت سیاسی برای کسب قدرت در دهه اول انقلاب تا سال ۱۳۷۶، رقابتی درون گروهی میان جناح‌های اسلام‌گرای فقهی بوده است، در حالیکه رقابت سیاسی در سه دهه اخیر (۷۶-۹۶) رقابتی میان گروه‌های طبقه متوسط جدید دانشگاهی از نوع دین‌گرا و عرف‌گرا، با اسلام‌گرایان سنتی در درون دولت، و برای تسخیر دولت و در جهت ساخت ایده حکمرانی خوب بوده است.

از نگاه دیگر، مشارکت سیاسی از مهمترین مفاهیم جامعه‌شناسی سیاسی است که با رواج بحث توسعه سیاسی جایگاه ویژه‌ای را در علم سیاست و جامعه‌شناسی سیاسی باز کرده است. دایره‌المعارف بین‌المللی علوم اجتماعی مشارکت سیاسی را فعالیت داوطلبانه اعضای جامعه در انتخاب رهبران و شرکت مستقیم و غیرمستقیم در سیاست‌گذاری عمومی تعریف کرده است (مصفا، ۱۳۷۵، ۱۱۹). واقع هدف از مشارکت سیاسی، اثر بخشی احزاب سیاسی و جریان‌های سیاسی در راستای قانون‌گرایی، جامعه مدنی و نگرش مطبوعاتی بر روند ساخت دولت است. مشارکت سیاسی نوعی کنش جمعی است که رفتار شهروندان و رفتارهای سیاسی او را در بر می‌گیرد. در این میان، رأی‌دهی و مشارکت انتخاباتی آشکارترین نوع مشارکت برای اغلب شهروندان در جوامع مردم سالار است. از آنجا که لازمه مشارکت سیاسی، زمینه‌های رشد طبقات اجتماعی و از جمله طبقه متوسط جدید است، بنابراین طبقه نامبرده در تلاش بوده است که با شعارهای توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی، نیروهای اجتماعی را در جهت کنترل سیاسی و در جهت ثبات سیاسی هدایت نماید.

زمینه‌های اثربخش و متغیرهای اثرگذار همچون رشد شهرنشینی، رشد با سواد، رشد دیوان سالاری اداری، به رشد طبقه متوسط جدید منجر گردید. در این میان رشد سریع مؤلفه‌های فوق، و تقاضا برای مشارکت سیاسی، دو شاخص مرتبط با طبقه متوسط جدید در ایران پس از انقلاب محسوب می‌شود. در بخشی از سال‌های پس از انقلاب، به جهت تثبیت نظم سیاسی و مسئله جنگ تحمیلی، موقعیت

طبقه متوسط جدید رنگی کم رنگ به خود گرفته بود. نوع نگرش به چگونگی اداره کشور و تنوع قشرها و دهک‌های اقتصادی و اجتماعی، نگرش این طبقه را به سمت و سوی هدایت جناح‌گرایی سیاسی کشاند. دگرگونی‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی در پی نوسازی یک جانبه از سوی دولت مستقر در دهه هفتاد، این طبقه را وارد گفتارهای سیاسی جدید نمود و او را بازیگری مداخله‌گر در امر مشارکت سیاسی نشان داد. بخش‌هایی از بدنه دولت با استفاده از فرصت‌های آموزشی و اقتصادی به نگرش سیاسی طبقه متوسط جدید و تحصیل کرده پیوستند. طبقه متوسط جدید به این باور رسیده بود که مشکلات اقتصادی در کشور، ناشی از عدم توسعه سیاسی و عدم توسعه همه جانبه است. بنابر این توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی به دال مرکزی حوزه فکری و به عنوان مطالبه دانشگاهیان و دانشجویان دین‌گرا و عرف‌گرا قرار گرفت و پدیده دوم خرداد ۱۳۷۶ را رقم زد. در این میان، محرک مشارکت سیاسی و توسعه‌گرایی سیاسی و عدالت اجتماعی، بخش بزرگی از دانشگاهیان، پژوهشگران، روزنامه‌نگاران و نویسندگان وابسته به طبقه متوسط جدید بودند. در مجموع می‌توان گفت که رشد شهرنشینی و باسوادی و دیوان سالاری اداری، زمینه‌های اثربخش و متغیرهای رشد طبقه متوسط جدید در جهت مشارکت سیاسی و کسب قدرت بوده‌اند. بر اساس اطلاعات مرکز آمار، جمعیت ایران در سال ۱۳۶۵ به ۴۹۴۴۵۰۱۰ نفر، در سال ۱۳۷۵ به ۶۰۰۵۵۴۸۸، در سال ۱۳۸۵ به ۷۰۴۹۵۷۸۲ و در سال ۱۳۹۰ به ۷۵۱۴۹۶۶۹ رسیده است که علاوه بر رشد جمعیت، رقم افزایش جمعیت شهری نسبت به جمعیت روستایی را به خوبی نشان می‌دهد.

جدول سیر رشد شهر نشینی و روستا نشینی در فاصله زمانی ۱۳۷۵-۱۳۹۵

سال	کل جمعیت	شهرنشینی	روستانشینی	درصد شهرنشینی	درصد روستانشینی
1375	60055488	36817789	23026292	3/61	7/38
1385	70472865	48259964	22227771	46/68	54/31
1390	75149669	53646661	21446783	38/71	53/38
1395	79926270	59146847	20730625	00/74	00/26

مرکز آمار ایران (۱۳۹۰)

افزایش میزان با سواد و گسترش سطح تحصیلات نیز به نوبه خود به فربه شدن طبقه متوسط جدید و افزایش مشارکت سیاسی منجر گردید. گسترش میزان با سواد و گسترش آموزش عالی در ایران پسا انقلاب، نشان از رشد کمی و محسوس طبقه متوسط جدید (فرهنگی و سیاسی) دارد. میزان با سواد که در سال ۱۳۸۵، ۹۱/۷ درصد بوده است به رقم ۹/۴ درصد در سال ۱۳۹۰ افزایش یافته است. (وب سایت مرکزی آمار ایران)

جدول آمار دانشجویان و اعضای هیئت علمی

سال	تعداد دانشجویان	تعداد کل اعضای هیئت علمی وزارت علوم	تعداد کل هیئت علمی تمام وقت
1375	1192	11526	19906
1379	15166732	12444	33244
1383	2117471	13750	42625
1387	3581070	18219	63289

مرکز آمار ایران - گزارش‌های وزارت علوم (۱۳۹۰)

از منظر دیگر، رشد و گسترش دولت و بوروکراسی دولتی یکی دیگر از شاخص‌های رشد طبقه متوسط جدید و به تبع آن رشد مشارکت سیاسی بوده است. در حالیکه در سال ۱۳۶۲ تعداد ۱۲۱۷۳۰۰ نفر در دستگاه‌های دولتی مشغول به کار بوده‌اند، در سال ۱۳۷۰ به ۱۷۸۳۱۱۳ نفر و در سال ۱۳۸۰ به ۲۳۲۸۶۳۵ نفر رسیده است که با اضافه شدن جمعیت کارمندان وزارت دفاع و نیروهای امنیتی به حدود سه و نیم میلیون رسیده است (ازغندی، ۱۳۸۴، ۱۳۱) بر اساس مرکز امار ایران مدارک دانشگاهی و مرتبط با طبقه متوسط جدید و تابع استخدام دولتی نیز افزایش ر شد داشته است. مثلاً در سال ۱۳۷۰ در حدود ۱۸۰۲۰ نفر از کارکنان مدرک دکترا، ۱۵۸۸۶ مدرک ارشد، ۱۵۰۸۳۱ کارشناس بوده‌اند که این رقم در سال ۱۳۸۰ به ترتیب به ۳۶۱۹۹ - ۵۴۱۷۸ - ۵۷۰۱۶۵ نفر رسیده است که اکثر آنان در وزارتخانه‌های علوم، آموزش و پرورش، بهداشت و کشاورزی مشغول بوده‌اند (ازغندی، ۱۳۸۵، ۱۳۲). علاوه بر رشد شهرنشینی، رشد باسوادی، و رشد دیوان سالاری اداری، سبک زندگی، مصرف‌گرایی، مسکن و محل سکونت، اوقات فراغت، فعالیت‌های فرهنگی، استفاده از کتاب و مجله و کالای فرهنگی، نیز به رشد طبقه متوسط جدید و رشد مشارکت سیاسی کمک نموده است. از نگاه دیگر تغییر مؤلفه‌های ساده زیستی و ایجاد زیر بنای فرهنگ و جابجایی متغیرهای فرهنگی در لایه‌های زیرین جامعه، نوع نگاه‌ها را به سمت مشارکت سیاسی، توسعه سیاسی و توسعه اجتماعی کشاند. در این مسیر، منافع و خواسته‌های طبقه متوسط جدید، خود را در هیئت جامعه مدنی، توسعه سیاسی، و ظهور مردم سالاری به سبک جدید نشان داد. رشد طبقه متوسط جدید، رشد وسایل ارتباط جمعی و همگانی و رشد احزاب و تشکل‌های سیاسی، جهت دهی فکری را به سمت شاخص‌های حکمرانی خوب و حرکت به سمت تولید دولت تسهیل‌گر هموار نمود. به دنبال دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی ناشی از نو سازی دولت در دهه هفتاد، کنش جمعی ناشی از ظهور طبقه متوسط جدید در قالب مشارکت انتخاباتی، صورت بندی اجتماعی را تغییر داد و منجر به خلق نهادهای مدنی و عاملی اثر بخش در روی کار آمدن دولت توسعه‌گرای سیاسی گردید. بنابراین بخشی از طبقه متوسط جدید با نگرش توسعه سیاسی، به عنوان گروه مدعی قدرت

در بستر اجتماعی و سیاسی وارد عرصه مشارکت انتخاباتی گردید. به باور آنان مؤلفه‌های قانون‌گرایی، مشارکت سیاسی، جامعه مدنی، رسانه‌های گروهی، ابزارهای مدنی در راه توسعه سیاسی و تسخیر دولت آرمانی به حساب می‌آمد. به عبارت دیگر محتوا و نگرش فکری بخش بزرگی از طبقه متوسط جدید در مفهوم جمهوریت، ایجاد فرصت‌های برابر، توسعه نهادهای مدنی، و دموکراسی رقابتی خلاصه می‌شد. در ادامه این فرایند، طبقه متوسط جدید با ابزارهایی همچون احزاب و تشکلهای سیاسی و رسانه‌های گروهی، هدایتگر بسیج منابع در امر مشارکت انتخاباتی به شمار می‌آمد. طبقه متوسط جدید با رهبری سیاسی و تولید گفتار سیاسی، وضع موجود را تحلیل و اهداف مشارکت انتخاباتی را از طریق رسانه‌های دیداری و شنیداری روشن و مخاطبان را در جهت امید به آینده متقاعد می‌کرد. نزاع گفتاری میان بخشی از طبقه متوسط جدید (عرفی رادیکالی) با دولت هفتم در توزیع قدرت سیاسی، و عدم دسترسی به خواسته‌ها و مطالبات آنان، سبب انفعال سیاسی این بخش از طبقه متوسط جدید گردید. انفعال سیاسی بخشی از طبقه متوسط جدید عرف‌گرا، میدان داری مشارکت سیاسی را در سال ۱۳۸۴ به طبقه محرومان و زیرین اجتماعی و بخشی از طبقه متوسط دین‌گرا و وابسته به بلوک قدرت سپرد. چرا که ائتلاف کارمندان در درون دولت با طبقه فرودست، ناشی از وضعیت اقتصادی در بستر اجتماعی بود. از آنجا که تعامل رهبری جنبش‌های مدنی با بدنه اجتماعی منبع انگیزش برای حرکت‌های جمعی و مدنی است، بنابراین طبقه متوسط جدید از نوع عرف‌گرا و دین‌گرا، بار دیگر در سال ۱۳۸۸ باز تولید فکری نمود و در پی اقلان سیاسی و فرهنگی برآمد. به عبارت دیگر، مشارکت سیاسی - انتخاباتی ۱۳۸۸ رقابتی میان نیروهای وابسته به بلوک قدرت و نیروها و جریان‌های خارج از اراده دولت و نوعی نزاع در جهت رفع فقر و بیکاری و تورم و شعار پوپولیسم بود. رفتار سیاسی طبقه متوسط جدید در مشارکت سیاسی ۱۳۹۲ یک نوع تبانی جریان‌های فکری عرف‌گرا و دین‌گرای دانشگاهی و وابسته به طبقه متوسط جدید در جهت تعادل سیاسی، تثبیت مشروعیت سیاسی و در جهت رفع تنگنای اقتصادی و رفع بحران اقتصادی بود.

۲-۴) توانمند سازی نهادهای مدنی :

الگوی حکمرانی خوب به دنبال نقش حداقل دولت و توانمند سازی نهادهای مدنی است که در آن بر رفتار تعاملی دولت و نهادهای مدنی تأکید شده است. از این رو الگوی دولت حداقل و تسهیل‌گر، در راستای ایده حکمرانی خوب با مفاهیم مشارکت سیاسی، پاسخگویی، عدالت محوری گره خورده است، چرا که نهادهای مدنی با بازیگری طبقه متوسط جدید در کارآمدی دولت نقش اساسی خواهند داشت. بنابراین طبقه متوسط جدید با ابزارهای مدنی و در قالب مشارکتهای سیاسی و اجتماعی و فرهنگی، نقشی مهمی در چگونگی شکل‌گیری نهاد دولت داشته است.

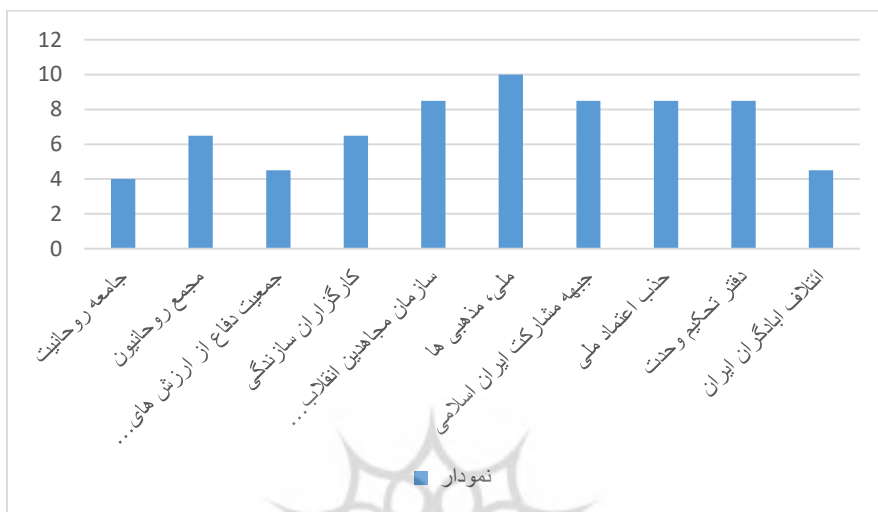
نهادهای مدنی با ساختارمند کردن رفتارهای فردی، این قدرت را می‌یابند که ظرفیت‌ها و رفتار کارگزاران را به شیوه‌های اساسی شکل دهند (ر. ک متوسلی، ۱۳۸۹) در این روند، نهادها مدنی دارای نقش واسطه و تنظیم‌کننده بین مردم و حاکمیت و قاعده‌مند کردن حرکت‌های مردمی و انتقال‌دهنده خواسته‌ها و مطالبات به حاکمیت را به عهده دارند. پژوهش‌گران بر این باورند که شکل‌گیری نهادهای مدنی، تابع شرایط و مناسبات اجتماعی و زاینده آن می‌باشند. در واقع نهادهای مدنی ابزار طبقه متوسط جدید در راه ساخت دولت و هموارکننده ایده حکمرانی خوب بوده و رشد نهادهای مدنی در بستر جامعه، باعث شفاف سازی خواسته‌ها و مطالبات، و ابزاری برای شکل دهی به مشارکتهای سیاسی در مردم سالاری خواهند بود. نهادهای مدنی با نقد اجتماعی سیاست‌های دولت، نقش مهمی در ساخت دولت و حکمرانی خوب داشته‌اند، زیرا که بر این باورند که بی‌اعتمادی دولت به نهادهای مدنی و برعکس، رقابت ناسالم دولت با نهادهای مدنی، تصدی‌گری دولت، دولت رانتیر، فقدان شفافیت و پاسخگویی و رقیب تراشی از موانع اثربخشی نهادهای مدنی بر ساخت دولت و ایده حکمرانی خوب هستند. اگر خواسته‌ها و مطالبات و منافع طبقه متوسط جدید را مشارکت انتخاباتی، جامعه مدنی، و توسعه همه جانبه در راه تشکیل دولت تسهیل‌گر و آرمان‌های حکمرانی خوب بدانیم، بنابراین ایجاد نهادهای مدنی یکی از منابع و منافع کنش جمعی طبقه متوسط جدید خواهد بود. جامعه مدنی جامعه‌ای قانونمند است که کارگزاران آن را طبقات و جنبش‌های اجتماعی و

نهادهای خارج از دایره قدرت دولتی تشکیل می‌دهند. علاوه بر قانون‌مندی و برابری شهروندان در برابر قانون، نیروها و طبقات و نهادها، اهرام‌های فشاری خواهند بود که به دور از دسترس دولت در باره موضوعات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی به نزاع می‌پردازند (بشیریه، ۱۳۷۴، ۳۳۲) در واقع جامعه مدنی همگام با رشد شهرها بر اثر صنعتی شدن و پیدایش علوم و فنون پیشرفته بوجود آمد و در مقابل مجتمع‌های خویشاوندی مطرح شده است (حجاریان، ۱۳۷۹، ۵۷) اندیشه برپایی جامعه مدنی برای حفظ کیان فردیت (کدیور، ۱۳۷۹، ۲۵۸) و حوزه‌ای از فعالیت‌های انسان‌های آزاد است که انتخاب آنها در چارچوب قانون و مستقل از اراده حاکمیت است (غنی‌نژاد، ۱۳۷۵، ۴) بر آنچه آمد، جامعه مدنی متکی به نهادهای مدنی و بخش بزرگی از حوزه فکری طبقه متوسط جدید است که به دنبال حوزه عمومی، بدون مداخله‌گری دولت است. در این میان، تشکلهای و احزاب سیاسی و اصناف و دیگر اقشار بر اساس منافع شکل گرفته و منافع مشترک خود را پیگیری می‌کنند.

در ایران پس از انقلاب، توانمندسازی نهادهای مدنی توسط طبقه متوسط جدید در قالب اصلاحات سیاسی، عدالت اجتماعی و گاه اعتدال‌گرایی، صورتی نسبی به خود می‌گیرد. با اجرای برنامه‌های نوسازی در دهه هفتاد، موقعیت طبقه متوسط جدید فرهنگی و سیاسی ارتقا یافت. در بعد اجتماعی، مطالبه حقوق شهروندی، حس مشارکت جویی در تصمیم‌گیری، گسترش شهرنشینی، رفاه بیشتر، و افزایش استانداردها و سبک زندگی، تقاضاهای جدیدی بود که بیش از پیش از سوی آنان مطرح گردید. در بعد فرهنگی گسترش رسانه‌های گروهی و همگانی و افزایش نفوذ رسانه‌های اجتماعی ارتقا یافت و طبقه متوسط جدید به یک نیروی فعال در بستر سیاسی و اجتماعی تبدیل گردید. طبقه‌ای تحصیل کرده و بوروکرات و حرفه‌ای که گاهی مفهوم فرهنگ حرفه آنان، و گاه انتقال‌دهنده فرهنگ و گاهی خالق فرهنگ بوده‌اند. با وجود رشد کمی این طبقه و به حاشیه رفتن خواسته‌ها و مطالبات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آنان، در خرداد ۱۳۷۶ فرصت یافت که به نیروی اصلی جامعه مدنی و زمینه‌ساز شعار توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی تبدیل شود. بنابراین، تلاش نموده است که با ابزار نهادهای مدنی از جمله احزاب سیاسی و اصناف و رسانه‌ها در

پی عملیاتی کردن خواسته‌های خود با شد. احزاب و تشکلهای سیاسی، اصناف و رسانه‌های گروهی به عنوان ابزارهای زیر مجموعه نهادهای مدنی و وابسته به طبقه متوسط جدید، عناصری اثربخش در راه ساخت دولت و در جهت ایده آرمانی حکمرانی خوب به شمار رفته‌اند. احزاب سیاسی با ارتباط دو جانبه با سیاست و مشارکت سیاسی، و با سازماندهی گرایش‌های سیاسی و اندیشه‌های فکری، عامل نزدیکی گفتارهای سیاسی به هم بوده‌اند. به عبارت دیگر، احزاب سیاسی فرصت‌هایی را در اختیار منافع و منابع افراد با نفوذ قرار می‌دهند که در جهت ائتلاف سیاسی و اجتماعی حرکت نمایند. از آنجا که در ایران پسا انقلاب احزاب به صورت فصلی و یا هدایت آنان از طریق افراد با نفوذ و صاحب منصب از بالا به پایین است، بنابر این جریان‌های سیاسی و جناح‌های سیاسی با تکیه بر قدرت دولتی و به هنگام انتخابات فعال و در مشارکت‌های انتخاباتی خود را نشان می‌دهند. به بیان دیگر شکل‌گیری احزاب سیاسی به علت وابستگی مالی به دولت، توسط دولت و یا نامداران سیاسی از درون دایره دولت است. در ایران پسا انقلاب، جناح‌هایی در درون طیف‌های مذهبی و اسلام‌گرای دینی و در راستای اداره کشور به صورت چپ و راست شکل گرفت و اهمیت شخصیت‌های با نفوذ و نامدار سیاسی بجای احزاب، حالتی عملیاتی یافت. در دوره زمانی ۱۳۶۸ تا ۱۳۷۶ دوره قاعده مندی و تثبیت احزاب سیاسی از بالا به پایین و اثر بخشی نقش دولت در آن است، در این دوره احزاب سیاسی به سمت دریافت مجوز در حرکت بودند، به طوری که بر اساس قوانین عادی و اعلام وزارت کشور و بر اساس کمیسیون ماده ۱۰ احزاب، بالغ بر ۱۲۰ حزب و تشکل سیاسی اعلام موجودیت نموده و در مشارکت‌های انتخاباتی نقشی نسبی یافتند. احزاب وابسته به توسعه سیاسی و مرتبط با بخشی از طبقه متوسط جدید با بسیج منابع فکری و مادی در صدد ساخت دولت و سهمیم شدن در قدرت سیاسی بر آمدند. در منحنی ذیل، پراکندگی احزاب و تشکلهای و جریان‌های سیاسی و وابسته به طبقه متوسط جدید در راستای مردم سالاری ترسیم شده است.

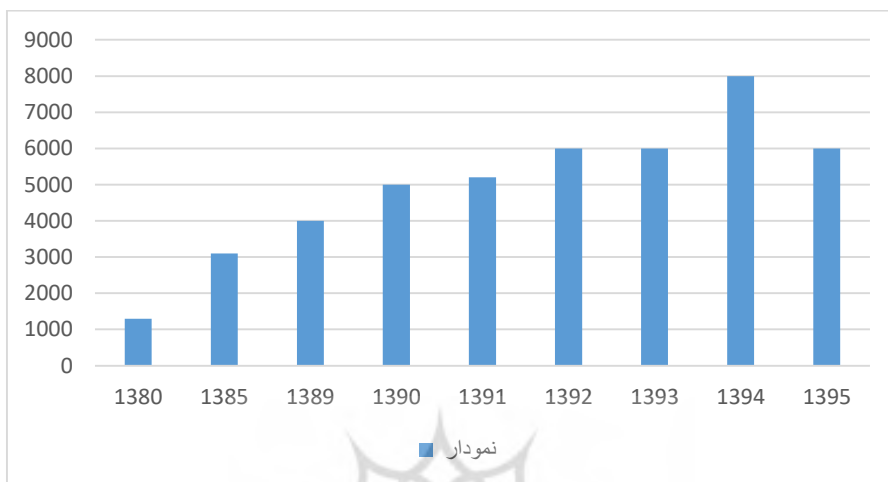
پراکندگی گرایش سیاسی احزاب نسبت به مردم سالاری (۹۶-۷۶)



از نگاه دیگر رسانه‌های جمعی و گروهی و همگانی یکی دیگر از زیرمجموعه نهادهای مدنی است که طبقه متوسط جدید با این ابزار، در صدد اثربخشی بر ساخت دولت و هموار کردن ایده حکمرانی خوب بوده است. رسانه‌های جمعی کانال ارتباطی میان شهروندان و دولت، و به عنوان یکی از ابزارها و شیوه‌های بسیج منابع طبقه متوسط جدید در امر مشارکت‌های سیاسی و جهت‌دهی به افکار عمومی شناخته می‌شوند. رسانه‌های گروهی نگرش‌های جدید و افکار و عقاید را در میان افراد جامعه پخش می‌کنند و سبب تحول و تغییر در جوامع انسانی می‌شوند. به عبارت دیگر، رسانه‌ها ابزارهایی می‌باشند که از طریق آنها، افراد با جماعت کثیر یا توده‌ای از مردم به طور یکسان دسترسی داشته و شامل رادیو، تلویزیون، روزنامه، مجله، سینما و... هستند (دادگران، ۱۳۷۴، ۳۰). بنابر این میان ارتباطات جمعی و مشارکت مردم در امر سیاسی، رابطه معناداری وجود دارد. بر همین اساس طبقه متوسط جدید از رسانه‌های جمعی به عنوان بسیج‌منبع استفاده نموده و ایده‌ها و برنامه‌های خود را با این شیوه در راستای دولت حداقل و ایده حکمرانی عملیاتی می‌کند. با باز شدن فضای سیاسی و اجتماعی در دهه هفتاد، فرصتی برای طبقه متوسط جدید از طریق

رسانه‌های همگانی به وجود آمد که از آن به عنوان عامل تسریع‌دهنده و بسیج‌گر در راستای مطالبات و خواسته‌های خود، که همان دولت حداقلی است عمل نماید. بخش بزرگی از طبقه متوسط جدید با وحدت بخشی به منابع فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و رسانه‌ای، نقش خود را به عنوان حامل و عامل توسعه اجتماعی، توسعه سیاسی و عدالت اجتماعی در ایران پسا انقلاب پر رنگ کرده است. رسانه‌های گروهی و شبکه‌های اجتماعی مهمترین سرمایه اجتماعی و انسانی تلقی می‌شوند که پیوندهای اجتماعی را مستحکم و انگیزه‌های مشارکت را گسترش و میزان انفعال سیاسی را کاهش می‌دهند. بر مبنای امار و ارقام موجود، وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ای در سه دهه اخیر پسا انقلاب رشد قابل ملاحظه‌ای داشته است و اثربخشی خود را بر مشارکت سیاسی و ساخت دولت نشان داده است. بر اساس امار و داده‌های ثانویه، تعداد نشریات کشور از ۳۲۰ نشریه در سال ۱۳۶۵ به ۱۳۴۷ در سال ۱۳۸۰ رسیده است. رقم مطبوعات نیز در سال ۱۳۹۴ به ۸۲۸۷ و تعداد روزنامه‌های کشور در سال ۱۹۹۶ به یک میلیون و ششصد و پنجاه و در سال ۲۰۰۰ به سه میلیون و سیصد هزار نسخه رسیده است که برای هر هزار نفر در سال ۱۹۹۶ به ۲۶ شماره و در سال ۲۰۰۱ به ۵۳ نسخه افزایش یافته است (سالنامه آماری یونسکو، ۲۷۳، ۱۹۴، ۱۹۹۹). بر همین روند، رقم استفاده از تلویزیون و کتاب نیز سیر صعودی خود را نشان داده است. در این میان یک پای ثابت استفاده از رسانه‌های جمعی طبقه متوسط جدید در راستای برنامه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بوده است. در مجموع هر نهادی اعم از فرهنگی و اجتماعی و سیاسی که با مشارکت مردم، زمینه‌های بهبود شرایط اجتماعی را مساعد کند، نهاد مدنی شمرده می‌شود. نهادهای مدنی علاوه بر تقویت و شفافیت در سیاست‌های دولت، دارای نقش انتقادی، و بانی رشد فرهنگ مردم سالاری می‌شوند.

منحنی رشد مطبوعات طی سالهای ۱۳۸۰ تا ۱۳۹۵



۳-۴) مدیریت امور عمومی (دولت تسهیل گر و پاسخگو)

طبقه متوسط جدید در ایران پس از انقلاب، در تلاش بوده است که اثربخشی خود را بر ساخت دولت تسهیل گر و توسعه گرا نشان دهد. چرا که تغییر ماهیت دولت در هر کشور پس از انقلاب، امری لازم بوده و ساخت و ساز دولت تسهیل گر و توسعه گرا، پیش زمینه ایده حکمرانی خوب است. بنابراین، ساخت دولت تسهیل گر در فرایند دولت سازی در ایران پس از انقلاب، در دستور فکری بخش بزرگی از طبقه متوسط جدید بوده است. در این فرایند، دولت سازان جدید در ایران پس از انقلاب به سرعت در راستای سامان سیاسی و حکمرانی ایده آل خود و کنترل سیاسی، ایجاد نهاد دولت را در دستور کار قرار دادند. در این میان، بخشی از طبقه متوسط جدید با شاخص های مدرن و شبه مدرن سعی در اثربخشی بر ساخت دولت تسهیل گر و توسعه گرا داشته اند. شاخص های دولت مدرن از جمله اداره بوروکراسی، شایسته سالاری، قانون مداری، تأمین خدمات عمومی شهروندان و پاسخ به مطالبات و نیازهای عمومی به چگونگی ماهیت سازه های دولت وابسته است. بستر اجتماعی در کشورهای پس از انقلاب و از جمله ایران حاکی از آن است که اجزای و شاخص های تشکیل دهنده

دولت توسعه‌گرا و تسهیل‌گر، با بازیگری طبقه متوسط جدید به علل ریشه‌های تاریخی و اجتماعی به کندی پیش رفته و یا ناکام مانده است. چرا که موانع دولت سازی با نگرش طبقه متوسط جدید، با مؤلفه‌هایی همچون شخصی شدن قدرت در گذشته، استقلال دولت از شهروندان، تحرک اجتماعی غیر قانونی و بوروکراسی ناتوان علمی‌گرا خورده است. با وقوع انقلاب در ایران، فرصت جدیدی برای ساخت و ساز نهاد دولت با تبنای بخش‌هایی از سنت‌گرایان با بخشی از طبقه متوسط جدید دین‌گرا به وجود آمد، در این میان الگوی دولت نوین‌یاد، با ساخت دولت بر اساس شاخص‌های دولت توسعه‌گرا و تسهیل‌گر متفاوت بوده است. به عبارت دیگر، ایجاد دولت حداقلی و توسعه محور و تولید محور در راستای حکمرانی خوب، جای خود را به دولت انقلابی و آرمانی سپرد. در ادامه این فرایند، نابسامانی‌هایی پس از ساخت دولت بروز نمود که ناشی از اختلاف‌های سلیقه‌ای میان بخشی از طبقه متوسط جدید با سازندگان دولت آرمانی و انقلابی بود. اختلاف میان نخبگان فکری با نخبگان ابزاری در باره چگونگی نگرش به دولت، ساخت دولت و چینش نیروها در بدنه دولت را شکل جدیدی بخشید. به همین دلیل در ایران پسا انقلاب شاهد دولت‌هایی از جنس دولت نظم دار ایدئولوژی، نوساز یک جانبه، دولت توسعه‌گرای سیاسی، دولت عدالت‌گرا، دولت توسعه محور با مداخله طبقه متوسط جدید با نگرش‌های متفاوت بوده‌ایم.

یکی از بازیگران عرصه سیاست در ایده حکمرانی خوب، دولت حداقلی و تسهیل‌گر با شاخص‌های مشخص و معین است. اگر چه نظریه دولت توسعه‌گرا، دستیابی به توسعه همه جانبه را مستلزم دولت قدرتمند با سرمایه انسانی منسجم می‌داند، اما نظریه ایده حکمرانی خوب توسعه را درگرو ارتقای کیفیت حکمرانی و ساخت اعتماد میان دولت و شهروندان می‌داند که در آن دولت توسعه‌گرا زمینه ساز ایده حکمرانی خوب تعریف شده است. واقعیت آن است که مفهوم توسعه همه جانبه و ساخت دولت توسعه‌گرا بر بدنه جامعه مدنی استوار است و دولت و طبقه متوسط جدید، بازیگران محوری و فعال آن خواهند بود، استقرار حکمرانی خوب در گروه ائتلاف نخبگان فکری و نخبگان ابزاری است، چرا که واژه دولت فراتر از حکومت و شامل تقویت بدنه جامعه مدنی و تقویت بخش خصوصی تعریف شده است. نهادهای

مدنی به عنوان مدافع حقوق شهروندی، وظیفه تقویت مشارکت مردمی به منظور اثربخشی بر سیاست‌های عمومی را بر عهده داشته و دولت تسهیل‌گر فعالیت‌های عمومی را در فراهم‌سازی زمینه‌های توسعه پایدار، ایفای نقش می‌کنند (صانعی، ۱۳۸۵، ۲۶) بنابر این اگر بر اساس دیدگاه‌های بانک جهانی، کارایی و اثربخشی دولت، شفافیت، پاسخگویی، عدالت محوری و انصاف، مسئولیت‌پذیری، حق اظهارنظر و حاکمیت قانون و کنترل فساد و اجماع محوری را شاخص‌های ایده حکمرانی خوب بدانیم، بخش بزرگی از طبقه متوسط جدید دانشگاهی و شهر نشین و مشارکت جو، در پی عملیاتی کردن شاخص‌های فوق با ابزار رقابت، مشارکت و تقویت جامعه مدنی بوده‌اند. طبقه متوسط جدید در قالب فرهنگ مشارکت و رقابت، پاسخگویی را یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم حکمرانی خوب دانسته، که بر اساس آن نهادهای دولتی و بخش خصوصی و سازمان‌های وابسته به جامعه مدنی خود را در برابر خواسته‌های عمومی و افکار عمومی پاسخگو می‌دانند، از نگاه دیگر منظور از شاخص اظهار نظر در بحث حکمرانی خوب، مشارکت قانونی شهروندان در ساخت دولت است. طبقه متوسط جدید کوشیده است با ابزارهایی همچون احزاب سیاسی و رسانه‌های همگانی گام مثبتی را در راه دولت توسعه‌گرا و تسهیل‌گر بردارد.

از یک نگاه دیگر، میان ثبات سیاسی و بی‌ثباتی سیاسی با نوع حکمرانی رابطه معنا داری وجود دارد، به این معنا که هر چه حکمرانی حالتی ضعیف‌تر داشته باشد، احتمال بی‌ثباتی سیاسی وجود دارد و هر چه حکمرانی به دولت حداقلی و مشارکتی و تسهیل‌گر نزدیک‌تر باشد، ثبات سیاسی را در پی خواهد داشت. بنابر این بهبود خواهی سیاسی در حکمرانی خوب، نتیجه مدارای سیاسی، عدم خشونت و اعتماد اجتماعی است. یکی دیگر از شاخص‌های حکمرانی خوب حاکمیت قانون در یک دولت تسهیل‌گرا و حداقلی، و نقش پررنگ شهروندان در آن است. به عبارت دیگر حاکمیت قانون تنها در قواعد و مقررات قانونی نیست، بلکه تضمینی برای آزادی، حق بشری و رفتار یکسان با شهروندان در برابر قانون است (سامتی، ۱۳۹۰، ۱۹۷) در این راستا، بخش بزرگی از شاخص‌های قانون‌گرایی در حوزه نظری و گفتاری و نوشتاری توسط طبقه متوسط جدید بیان و اظهار می‌شود. در ادامه بررسی

شاخص‌های حکمرانی خوب در راه دسترسی به دولت تسهیل‌گر، مشارکت مستقیم و غیرمستقیم در انتخابات و شفافیت (جریان آزاد اطلاعات، قابلیت دسترسی به اطلاعات، آگاهی افراد در فرایند تصمیمات اجرایی) است، در چنین شرایطی رسانه‌های گروهی به راحتی قادر به تجزیه و تحلیل و نقد سیاست‌های اتخاذ شده در نظام تصمیم‌گیری و اجرایی کشور خواهند بود (دباغ، ۱۳۸۸، ۴). منظور از اجماع محوری در بحث حکمرانی خوب و ساخت دولت تسهیل‌گر، انجام وظیفه دولت در برنامه‌های دراز مدت در راستای توسعه همه جانبه، و منظور از انصاف و عدالت، رفاه و آرامش پایدار در جامعه و حقوق مساوی شهروندان، و توانا سازی اقشار فرودست جامعه در یک دولت تسهیل‌گر و توسعه‌گرا است. خلاصه آنکه کوچک سازی دولت در قالب دولت حداقلی، فرصت‌های بیشتری را در اختیار جامعه مدنی وابسته به طبقه متوسط جدید قرار می‌دهد که در مشارکت سیاسی شرکت نمایند، شفافیت را بیشتر و فساد را کاهش و به افزایش ثبات سیاسی کمک نمایند. مروری به تحولات سیاسی - اجتماعی ایران پسا انقلاب، نشان می‌دهد که طبقه متوسط جدید در چهار دهه گذشته میدان داری و جهت‌گیری‌های متفاوتی داشته است، امار کمی طبقه متوسط جدید با نگاه عرف‌گرا و گاه دین‌گرا، جنگ تحمیلی و تثبیت نظام سیاسی در دهه اول پسا انقلاب، حکایت از مداخله‌گری محدود در ساخت دولت حداقل و تئوری نزاع برای بقاء بوده است. به عبارت دیگر، نوع نگرش به اداره کشورداری، طبقه متوسط جدید دین‌گرا و عرف‌گرا را به سمت جناح‌گرایی سیاسی کشاند. سبک ایجاد دولت با نگرش نوسازی و عدم توجه به توسعه سیاسی، رشد و ظهور طبقه متوسط جدید را شدت بخشید و به خلق گفتار سیاسی جدید منجر گردید. سیاست‌های آموزشی دولت نوساز در دهه هفتاد، گسترش کمی دانشجوی و زیر ساخت‌های دانشجویی، بانی توقعات و خواسته‌ها و مطالبات جدید با نگاه به توزیع قدرت سیاسی گردید. کارگزاران سازندگی از درون دولت رشد نمودند و با استفاده از فرصت‌های آموزشی و اقتصادی به طبقه تحصیل کرده دانشگاه در جهت ساخت دولت تسهیل‌گر پیوستند. این گروه کارگزار و وابسته به بلوک قدرت، همراه با طبقه تحصیل کرده، به این باور رسیدند که توسعه اقتصادی بدون توسعه سیاسی دوامی نخواهد داشت. بنابر این شعار توسعه سیاسی و

جامعه مدنی به دال مرکزی و حوزه فکری بخشی از طبقه متوسط جدید در راه مشارکت سیاسی و ساخت دولت توسعه‌گرای سیاسی تبدیل گردید. در ادامه این فرایند، بخشی از طبقه متوسط جدید که از توزیع قدرت سیاسی به سبک خود ناخرسند بودند و نگرش فکری آنان حالتی عملیاتی به خود نگرفته بود، به انفعال سیاسی روی آوردند و بخش دیگری از این طبقه نیز، با نگرش اصلاح طلبی سیاسی، عدالت‌گرایی سیاسی و اعتدال‌گرایی سیاسی، در راه تثبیت مشروعیت حاکمیت به حیات سیاسی خود ادامه دادند.

تحول گفتمانی طبقه متوسط جدید (فرهنگی و سیاسی) در ایران پسا انقلاب در دوره انقلابی (۵۷-۶۰) جنگ تحمیلی و دوره سازندگی (۶۰-۶۸) دوره توسعه‌گرایی سیاسی (۷۶-۸۴) دوره اصول‌گرایی با عدالت اجتماعی (۸۴-۹۲) و دوره تعادل‌گرایی سیاسی (۹۲-۱۴۰۰) تحولی متفاوت و جهت‌گیری‌های سیاسی متفاوت داشته است. در ایران پسا انقلاب، تحولاتی در ساختار اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی در زمینه‌های رشد جمعیت، رشد تحصیلات، رشد رسانه‌های ارتباطی دیداری و شنیداری، و بستر سازی رفاه و تنوع فرهنگی رخ داد که مطالبات سیاسی و اجتماعی را دو چندان کرد و متن جامعه طبقه متوسط جدید را به سوی جهت‌گیری سیاسی و مشارکت سیاسی و مدنی سوق داد. حوزه باز اندیشی فکری و بروز روشنفکری دینی و مدرن سازی دینی در دستور فکری بخشی از طبقه متوسط جدید قرار گرفت. نیروهای اسلام‌گرای دست چپی با پشتیبانی فکری بخشی از طبقه متوسط جدید نوگرا و توسعه خواه به قرائت‌های تازه‌ای از اسلام سیاسی و پلورالیسم سیاسی رسیدند و با مشارکت سیاسی و انتخاباتی در خرداد ۱۳۷۶ توسعه‌گرایی سیاسی را در جهت سامان سیاسی و حکمرانی خوب هدایت نمودند. به عبارت دیگر صورت‌بندی گفتمانی در راه ساخت دولت که بر محور اسلامیت نظام تمرکز داشت، با تلاش بخشی از طبقه متوسط جدید رنگ جمهوری‌ت آن پر رنگ گردید. در در واقع نگرش‌هایی در زمینه دولت دینی، شکاف سنت و تجدد، تقویت نهادهای مشارکت قانونی، قانون‌گرایی و حزب، پارامترهای فکری مربوط به بخشی از طبقه متوسط جدید بود که به توسعه سیاسی باور داشتند. نگرش اصلاح‌گران سیاسی چرخش به

سمت توسعه سیاسی و توسعه همه جانبه به همراه تکنوکراسی در بوروکراسی بود. به بیان دیگر، دموکراسی دینی، شایسته سالاری، عقل سالاری، جمهوریت، جامعه مدنی و مسئولیت پذیری، صورت بندی گفتار سیاسی جدیدی بود که با واژه‌ها و شاخص‌های حکمرانی خوب به هم جوش خورده بود. توسعه‌گرایان سیاسی با استفاده از ابزارهای بسیج منابع همچون احزاب و تشکل‌های سیاسی، رسانه‌های گروهی و همگانی، قاعده مندی سیاسی را به سمت توسعه‌گرایی سیاسی سوق دادند که زایش آن دولت اصلاحات بود. علاوه بر بخشی از طبقه متوسط جدید که حامی توسعه سیاسی بودند، بخش دیگری از کارمندان بوروکراسی اداری و وابسته به اسلام سیاسی و حاکمیت سیاسی (اصول‌گرایی و تعادل‌گرایی سیاسی) تمایل به حفظ وضع موجود و مخالف تغییر ساختار سیاسی بودند. گفتارهای سیاسی که در آن سعی در ایجاد ایدئولوژی محافظ کار و حد اعتدال بین اندیشه‌های سیاسی با گرایش اقتصادی را مدنظر داشتند. این نوع نگاه به دولت‌سازی نیز با استفاده از بسیج منابع و ظرفیت‌های رسانه‌ای و ظرفیت گفتارهای سیاسی همچون حقوق شهروندی و آزادی توانست با نام بخشی از طبقه متوسط جدید به ساخت دولت اصول‌گرا و اعتدال‌گرا کمک نماید.

۴-۴) فرهنگ سیاسی :

یکی از شاخص‌های حکمرانی خوب در راستای ثبات سیاسی و کارایی و اجماع محوری، چگونگی برخورد طبقه متوسط جدید با فرهنگ سیاسی است. فرهنگ سیاسی تابعی از فرهنگ عمومی است و فرهنگ سیاسی مشارکتی از طریق جهت‌گیری‌های تابعی و محدود نسبت به مسائل سیاسی متوازن می‌شود (قوام، ۱۳۷۶، ۷۴) از نگاه دیگر لوسین پای مفهوم فرهنگ سیاسی را در زمینه توسعه سیاسی واکاوی می‌کند، وی فرهنگ سیاسی را از نظر چهار موضوع با یکدیگر متفاوت می‌داند (اعتماد اجتماعی یا بی‌اعتمادی، مسئله سلسله مراتب یا برابری و چگونگی برخورد با آن، مسئله آزادی و اجبار و در نهایت سطوح وفاداری در چارچوب یک نظم سیاسی) (پای، ۱۳۷۰، ۴۰، ۴۵) الموند و پاول نیز مفهوم فرهنگ سیاسی را به نظام سیاسی پیوند می‌دهند و آن را توانایی نظام سیاسی (ثبات سیاسی و توسعه سیاسی)

و ایستارها و احساسات شهروندان را نسبت به آن بررسی می‌کنند (الموند و پاول، ۱۳۷۵، ۲۶) نظریه پردازان دیگری مانند لیپست، دانیل لرنر، و رابرت دال با رویکرد نوسازی سعی کرده‌اند که به تشریح رابطه میان مدرنیسم و دموکراسی بپردازند. در همین روند، رونالد اینگهارت به شیوه جامع به بسط تئوریک رابطه بین نوسازی و فرهنگ سیاسی پرداخته و باور دارد که نوسازی با صنعتی شدن جوامع، عقلانیت و بروکراسی همراه بوده و نوسازی به طور فزاینده‌ای تقاضای شدید توده‌ها را برای دموکراسی به وجود می‌آورد. وی معتقد است که تغییر در حوزه اقتصادی به تغییر ارزش‌ها و فرهنگ سیاسی و نوسازی اجتماعی و اقتصادی به تغییر فرهنگی و در نهایت به دگرگونی در سطح سیاسی منجر می‌شود (اینگهارت، ۱۳۸۹) بنابراین دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی در زمینه‌های شهرنشینی و با سواد و رسانه‌ای و تغییر جایگاه اجتماعی افراد، فرهنگ سیاسی را نیز متحول می‌کند. به این معنا که گرایش به فرهنگ سیاسی جدید در میان طبقه متوسط جدید با ابزارهای فکری، اثربخشی خود را بر مشارکت سیاسی و ساخت نهادهای مدنی و ساخت دولت بیشتر خواهد کرد. در فرایند گذار به فرهنگ سیاسی جدید، توسعه سیاسی و حکمرانی خوب در گرو آن است که فرهنگ سیاسی تضمین‌کننده ثبات سیاسی و تقویت‌کننده جامعه مدنی باشد. این نوع فرهنگ سیاسی متکی بر مدارای سیاسی، تمایل به احزاب، انتشار مطبوعات و آزادی رسانه‌ای، حمایت از شهروندان و مشارکت‌های مدنی و سیاسی است. فرهنگ سیاسی در جوامع معاصر، نقش محوری در توسعه و مشارکت سیاسی و فعالیت مدنی دارد. در این میان نخبگان فکری طبقه متوسط جدید در تحکیم فرهنگ سیاسی، بازیگری اثر بخش در ساخت دولت و نگرش به حکمرانی خوب خواهند بود. از آنجا که تساهل و مدارا، باورهای مذهبی و عرفی، کنش سیاسی و جهت‌گیری نسبت به نظم سیاسی از مؤلفه‌های فرهنگ سیاسی است، بنابراین جهت‌گیری طبقه متوسط جدید در این راستا و در امر مشارکت سیاسی، در مسیر حکمرانی خوب امری قابل درک است. طبقه متوسط جدید فرهنگی و سیاسی (دانشگاهیان، معلمان، نویسندگان، روزنامه نگاران و وابستگان به کار فکری) یکی از حوزه‌های تولید و باز تولید فرهنگ سیاسی است که حرکت فکری آنان فرایندی

تحولی در راه ساخت دولت با نگاه حکمرانی خوب داشته است. سیاست و حکومت نقطه پیوند فرهنگ سیاسی با حکمرانی خوب است و حکمرانی خوب زمانی در درون یک نظم سیاسی معنادهی می‌شود که در تحقق آن دولت و سایر نهادهای مدنی مداخله داشته و در آن حکمرانی سهیم باشند. به عبارت دیگر حکمرانی خوب در ارتباط با دولت و نظم سیاسی موضوعیت می‌یابد و فرهنگ سیاسی بستر حکمرانی خوب خواهد بود.

فرهنگ سیاسی در ایران پسا انقلاب با ظهور گفتمان اسلام‌گرایی تکوین می‌یابد. در این گفتمان، سنت اسلامی به عنوان راه حلی برای مسائل جامعه مطرح می‌شود، که عناصر این گفتمان بر پایه دشمنی با غرب و مظاهر مصرف‌گرایی آن و تأکید بر رهبری، انضباط اجتماعی و اخلاقی، ارزش‌های سنتی، نخبه‌گرایی سیاسی و کنترل فرهنگی ساخت یافته است (بشیری ۱۳۸۰، ۶۹) بنابراین علاوه بر فرهنگ سیاسی مسلط، فرهنگ‌های سیاسی دیگری همچون فرهنگ سیاسی طایفه‌ای، ایلی و قومیتی بدون هم‌گرایی سیاسی در بستر اجتماعی، تهدید کننده ثبات سیاسی و به حاشیه رفتن جامعه مدنی محسوب می‌شدند. در دهه اول ایران پسا انقلاب اختلاف نظر در مورد چگونگی اداره کشور، سبب شکاف در گفتمان مسلط و دوگانگی فکری در جهت اداره کشور گردید و جناح‌گرایی سیاسی با نام چپ‌گرایی و راست‌گرایی در بستر سیاسی جامعه ظاهر گردید. به دنبال ساخت دولت نو ساز در اوایل دهه هفتاد، تغییرات اجتماعی و فرهنگی در ساختار جمعیتی و آموزشی اتفاق افتاد که منجر به رشد کمی آموزش عالی و رشد دیوان‌سالاری اداری و به زایش طبقه متوسط جدید با جهت‌گیری فرهنگ سیاسی شد. این جهت‌گیری فرهنگی ناشی از رشد کمی و کیفی آموزش در دانشگاه و یا اثرپذیر از فرهنگ جهانی بود. چرا که تبادلات فرهنگی در میان شهروندان کشورها، امری است که خارج از کنترل نظم سیاسی است و منجر بر تغییر فرهنگ سیاسی و بیگانگی فرهنگ طایفه‌ای و قومی از فرهنگ سیاسی مسلط می‌شود. به این معنا که فرهنگ قومی و ایلی با فقدان فرهنگ رقابت و وابستگی به خویشاوندگرایی و بی‌اعتمادی، به ضعیف شدن جامعه مدنی کمک کرده و معادلات سیاسی و رفتار سیاسی را بر هم می‌زند. مروری بر انتخابات ریاست جمهوری و

شوراهای شهری در ایران پسا انقلاب، نشان می‌دهد که رنگ تعصب قومیت و فرهنگ سیاسی قومیت، در بسیج منابع رای دهی و در مشارکت انتخاباتی پر رنگ بوده است. از آنجا که فرهنگ سیاسی قومیت و فرقه‌ای و طایفه‌ای و ایلی در تضاد با فرهنگ مدارا، عقلانیت جمعی و عدم پذیرش سلیقه‌های سیاسی است، نوعی نزاع با جامعه مدنی تلقی شده که با فرهنگ طبقه متوسط جدید دانشگاهی قابل جوش نیست. با تغییرات اجتماعی و فرهنگی در دهه هفتاد و با رشد کمی دانشگاه‌ها و رشد طبقه متوسط جدید، فرهنگ سنتی ایلی و قومی و گاه پوپولیسم تحت تأثیر فرهنگ سیاسی جدید قرار می‌گیرد. در نتیجه طبقه متوسط جدید دین‌گرا و عرف‌گرا جدید با شعارهای قانون‌گرایی، رقابت و مشارکت، مسئولیت‌پذیری، شفافیت و جامعه مدنی در راستای حکمرانی خوب وارد منازعات سیاسی شده و مفهوم جمهوریت رنگ پر رنگ به خود گرفت.

اگر شاخص‌های حکمرانی خوب را پاسخ‌گویی، ثبات سیاسی، حاکمیت قانون، مشارکت و رقابت سیاسی، شفافیت، کارایی و اثربخشی، اجماع محوری، عدالت و انصاف و دولت تسهیل‌گر و توسعه‌گرا بدانیم، فرهنگ‌های سیاسی مانند تک صدایی، بی‌ثباتی، قانون‌گریزی، مشارکت‌گریزی، بی‌عدالتی، مانع از تحقق حکمرانی خوب تلقی می‌شوند، لذا طبقه متوسط جدید در ایران پسا انقلاب در تلاش بوده است که با ابزارهایی همچون رسانه‌های گروهی، احزاب و تشکل‌های سیاسی، بسیج منابع خود را در جهت مشارکت و رسیدن به مدارجی از حکمرانی خوب در دستور کار خود قرار دهد. در بحث ثبات سیاسی و پاسخگویی و اظهار نظر نیز، طبقه متوسط جدید با فرهنگ سیاسی خاص در تلاش بوده است که با کیفیت خدمات عمومی شهروندان و کیفیت تدوین و اجرای سیاست‌های دولتی و با حذف خشونت ثبات سیاسی را در برنامه خود قرار دهد.

نتیجه گیری:

حکمرانی خوب یک نوع فرایند تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی است که به معنای اداره و تنظیم امور و به رابطه میان شهروندان و فرمانروایان اطلاق می‌شود. در واقع چارچوب خواسته‌ها و مطالبات را تعیین و چگونگی توزیع قدرت سیاسی را مشخص می‌کند. در این فرایند دولت‌ها با رعایت قانون، عدالت و انصاف، شفافیت و پاسخگویی (شاخص‌های حکمرانی خوب) منابع کشور را در خدمت منافع ملی قرار می‌دهند. در این میان طبقه متوسط جدید نیروی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است که گاه در درون دولت و گاه خارج از بلوک قدرت، حجم عظیمی از بافت اجتماعی را تشکیل می‌دهند. این طبقه نوظهور با ابزارهای مدنی، رسانه‌های گروهی، احزاب و تشکلهای سیاسی، فرهنگ سیاسی، و رهبری و هدایتگری فکری، در قالب رقابت و مشارکت سیاسی اثربخشی خود را بر ساخت دولت و ایده حکمرانی نشان می‌دهد. منظور از طبقه متوسط جدید، مدیران، دانش‌گاہیان، معلمان، روزنامه نگاران، نویسندگان و تولیدکنندگان حوزه فکری است که محصول رشد شهرنشینی، رشد آموزش عالی و باسوادی، رشد رسانه‌ای و رشد دیوان‌سالاری اداری می‌باشند. طبقه نامبرده با تولیدات فکری در برخورد با نظم سیاسی و ساخت دولت، جهت‌گیری‌های متفاوتی در ایران پسا انقلاب داشته و همواره در تلاش بوده است که در راستای بهبود خواهی دولت حداقل و تسهیل‌گر با ایده حکمرانی خوب حرکتی همسو داشته باشد. اگر دولت تسهیل‌گر و حداقل را لازمه حکمرانی خوب تلقی نماییم، مفاهیمی همچون قانون‌گرایی، شفافیت، پاسخگویی، عدالت و مسئولیت‌پذیری، مهمترین کلیدواژه‌های طبقه متوسط جدید در راه حکمرانی خوب بوده‌اند. مروری به تحولات سیاسی-اجتماعی در ایران پسا انقلاب، نشان از آن دارد که طبقه متوسط جدید به هنگام تثبیت نظم سیاسی جدید، عنصری قدرتمند و مداخله‌گر در امور رقابت و مشارکت سیاسی نبوده است. اما در سال‌های منتهی به دهه هفتاد و همگام با دولت نوساز، و همگام با تغییرات و دگرگونی‌های اجتماعی و فرهنگی (رشد شهرنشینی؛ رشد آموزش عالی، رشد کمی با سوادی) اثربخشی این طبقه بر عرصه رقابت و مشارکت سیاسی خود را آشکار می‌کند. بنابراین از میان دولت‌های پسا انقلاب (دولت منظم،

دولت‌نوساز، دولت‌توسعه‌گرای سیاسی، دولت‌عدالت‌گرا، دولت‌توسعه‌محور) طبقه متوسط جدید در تلاش بوده است که بر محوریت دولت حداقل و تسهیل‌گر حرکت نماید و آن را مدل و الگویی برای حکمرانی در پیش گیرد. لذا با اثربخشی بر رقابت و مشارکت سیاسی و اثربخشی بر توانمندسازی نهادهای مدنی و فرهنگ سیاسی، در پی ساخت دولت حداقل و تسهیل‌گر در راستای حکمرانی خوب در حرکت بوده است.



منابع

۱. ابراهامیان، پرواند (۱۳۷۵) ایران بین دو انقلاب، درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معاصر، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی
۲. ازغندی، علیرضا (۱۳۸۵) درآمدی بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران، تهران، نشر قومس،
۳. (۱۳۸۴) همان، چاپ اول
۴. الموندج، پاول ب (۱۳۷۵) جامعه‌پذیری سیاسی و فرهنگ سیاسی، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، ش ۱۱۴-۱۱۳ صص ۳۱-۲۲، بهمن و اسفند
۵. اینگه‌هارت، رونالد-ولزل، کریستین (۱۳۸۹) نوسازی، تغییر فرهنگی و دموکراسی، ترجمه یعقوب احمدی، تهران، کویر
۶. بشیریه، حسین (۱۳۷۴) جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نشر نی
۷. (۱۳۸۱) دیباچه‌ای بر جامعه‌شناختی سیاسی ایران، دوره جمهوری اسلامی، تهران، نگاه معاصر
۸. پای، لوسین (۱۳۷۰) فرهنگ سیاسی و توسعه سیاسی، ترجمه مجید محمدی، فصلنامه فرهنگ، سال دوم، شماره ۱ و ۲
۹. حجاریان، سعید (۱۳۷۹) جامعه مدنی و دولت دینی، مجله فرهنگ توسعه، ۹
۱۰. خواجه سروی، غلامرضا (۱۳۸۲) رقابت و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران، تهران، نگاه معاصر
۱۱. دباغ، سروش (۱۳۸۸) تبیین حکمرانی خوب، نشریه مدیریت دولتی، سال اول، شماره ۳، پاییز و زمستان، صص ۳-۱۸
۱۲. دادگران، محمد (۱۳۷۴) مبانی ارتباطات جمعی، تهران، انتشارات فیروزه
۱۳. رنی استین (۱۳۷۴) حکومت، آشنایی با علم سیاست، ترجمه لیلا سازگار، تهران: مرکز دانشگاهی

۱۴. سامتی و دیگران (۱۳۹۰) تحلیل تأثیر شاخص های حکمرانی خوب بر شاخص های توسعه انسانی، مورد مطالعه کشورهای جنوب شرق آسیا، فصلنامه علمی - پژوهشی رشد و توسعه اقتصادی، سال اول، شماره ۴
۱۵. سالنامه اماری (۱۹۹۹) سازمان چاپ و انتشارات فرهنگ اسلامی
۱۶. شهریاری، حیدر (۱۳۹۸) سنجش شاخص های مردم سالاری در جمهوری اسلامی ایران (۵۸-۹۲) پژوهش های راهبردی سیاست، سال هشتم، زمستان ۹۸، شماره ۳۱، پیاپی ۶
۱۷. صانعی، مهدی (حکمرانی خوب مفهومی نو در مدیریت دولتی، مجله تدبیر، شماره ۱۷۸)
۱۸. غنی نژاد، موسی (۱۳۷۵) جامعه مدنی، میزگرد مجله کیان، ش ۲۳، ابان و آذر
۱۹. علیرضا ثانی، الوانی و سید مهدی (۱۳۸۶) تحلیلی بر کیفیت حکمرانی خوب در ایران، مجله مطالعات مدیریت بهبود و تحول، ش ۵۳، صص ۱-۱۴
۲۰. عسگر پور، کریمی مله، رکن آبادی (۱۳۹۹) طبقه متوسط جدید و گذار به دموکراسی در جمهوری اسلامی ایران، فصلنامه علمی - تخصصی سپهر سیاست، سال ۷، ش ۲۴
۲۱. فوزی - رضانی (۱۳۸۸) طبقه متوسط جدید و تأثیرات آن بعد از انقلاب اسلامی، فصلنامه مطالعات انقلاب اسلامی، تابستان، ش ۱۷
۲۲. قوام، عبدالعلی (۱۳۷۶) سیاست های مقایسه ای، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)
۲۳. کدیور، محسن (۱۳۷۹) دغدغه های حکومت دینی، تهران، نشر نی
۲۴. لیپست، سیمور، مارتین (۱۳۸۱) دایره المعارف دموکراسی، ترجمه نورالهی و کامران، کتابخانه تخصصی وزارت خارجه
۲۵. لفت ویچ، ادريان (۱۳۸۵) دولت توسعه گرا، ترجمه جواد افشار کهن، تهران، نشر نی نگار
۲۶. متوسلی، محمود و دیگران (۱۳۸۹) اقتصاد نهادی، پیشگامان نهادگرایی علم اقتصاد، دانشگاه امام صادق

۲۷. مرکز امار ایران (۱۳۸۶، ۱۳۹۰) دو سالنامه اماری کشور، تهران، مرکز امار ایران
۲۸. مصفا، نسرین (۱۳۷۵) مشارکت سیاسی زنان در ایران، تهران، وزارت امور خارجه
۲۹. میدری؛ احمد (۱۳۸۳) حکمرانی خوب، بیان توسعه، دفتر بررسی‌ها اقتصادی،
۳۰. مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی
۳۱. هانتیگتون، ساموئل (۱۳۷۳) موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم، ترجمه احمد شهسا، تهران، روزنه

منابع لاتین:

1. ChEN. jieandlu.Ghunlong (2011)
2. Lorner . D(1958) the passing of tradi tionaL society modernizing the niddL East New york free press
3. Huther and shah (2000) ,, Appluing a simple measure of good Governace present at : www.worldbank.org/wli/governance/pdf/wps.